مرا محروم کردن این مراد / لائق سلطنت نباشد ای جواد
این زمان تا یم مقام خویش / نامش باشد گر مرا مانع شوی
گفت موسی ای بیت این مرد / سخره گر دستش بگیرد بوجهل
گر بیاموزم زیانکارش شود / نور نیاموزم دلش مرده شود
گفت ای موسی بیاموزش که تا / رد نگردیم از کرم هرگز دعا
گفت یارب این بشیانی خورد / دست خاید جاهلان را بر دو
نیست قدرت بر کسی اسخاز / عجز بهتر مایه پرهیزکار
فقر از این رو فخر آمد عاد را / که بتقوی ماند دست ناسزان
زان غنا و این غنی خود هست / کز قدرت صبرها بر رود شد
آدمی را عجز و فقر آید امان / از بلا نفس پر حرص و عنان
آن غم آمد زلف زوبا و فضول / که بدان خوکرده است آن صید غول
آرزوی کل بود کل خواره را / کاشکی گیوار دان بیچاره را

وحی کردن حق تعالی بموسی علیه السلام که بیا موزش کاره از آنچه عقلش

گفت ای یزدان که مده بایست / بر کشت در اختیار آن دست را
اختیار آمد عبادت را محک / ورنه نیکو دبا خواهی این فلک
گر بدش او را نه اجر و نه عقاب / که اختیار آمد منزه وقت حساب
جمله عالم خود مسبح آمدند / خیبت از تسبیح چیزی مرد منند
تیغ در دستش نه از عجز شکن / تا که غازی گردد و یار امتحان
زانکه گر بنا شد آدم در اختیار / نیم زنبوری عسل بخشش بار
موسمان کان عسل زنبور دار / کافران خودکان سرکی هیچ ماند
زانکه مومن خورد گنبد ده نبات / تا چو مگسی گفت هموار و حیات
باز کافر خورد زهر شربت تا صید / هم ز تو لنش مرشد در دوزخ
اهل الهام خدا عین حیات / اهل تسویل هوا سم الممات
در جهان این مدح و شاهان شد غنی / از اختیار است و حفاظ و آگهی
جمله مردان چو گذر از زمان / متقی نه زاهدی تقی خوان شنو
چون گذر قدرت رفت کاشد عمل / همین که تا سرمایه ستانند اجل
قدرت تست سرمایه سود است این / وقت قدرت انگهدار و همین
آدمی بر تنگ گر مانند سوار / در کف در کش عنان اختیار
باز موسی چند داد او را نهیب / کو مراوت زر خواهد کرد چیب
تیر کی این سود اگر بود از تحقیق / کو بود او سنت را رای کرد رس

راضی شدن طالب بدرستی آن مرغ خانگی و بیک

همین بر بود در سر خود کی طلب / کمین مراوت افکند در صد نقب
گفت ای مرد نطق سک کو بود / واجابت فرمود موسی علیه الصلوة والسلام و از نهوان
نطق مرغ خانگی کامل بود / نطق این مرد و شود بر تو نمود
باد داد آن شخص را اسمی آن / ایستاد او منتظر بر آستان
خامه سفره بیفشاند و فتاد / پاره نان بیات آن زاد
در ربود آن را خورس و در گرو / گفت سک کی نور ناظم
دانه نکشم نوانی خرد و من / عاجزم از دانه خورد در وطن
کشتم و جهد او باقی جو بود / محی توانی جزو و من فانی
این لب نانی که قسم ملت آن / جواب گفتن خروس مر سگ را که اسب چه سقط خواهد شد
میر با تحی این قدر از آسکان

پس خروس گفت تنی از عجز / که خدا بدعوض نیت و کر
اسب این خواجه سقط خواهد شد / تو ز دردا سر خورم غم چون
مر سگ از اعیه باشد که اسب / رو نوزی و نسب بوجهل بود
اسب را نور نخت چون شنید سگ / بخش سگ خنده آن خروس که نمی زد
روز دیگر همچنان نماز را بود / آن خروس سگ بر لب کشت
کای خروس خشنود و جهد بی دروغ / طالعی کاذب بدین فرع
اسب کش گفتی سقط کرد و کجا / گو را تنگ کوی و محرومی را اسب
گفت ور آن خروس با هنر / که سقط شد اسب ای جانی کر
اسب با نور و خت بیت و از زیان / آن یمان انداخت او بر دیگران
لیک فرود آن شتر شرش کرد و سقط / دسکار زانه آن نعمت فقط
زود اشتر را فرو شید آن حریص / یافت اغنم فرز زبان آن خروس
روز سالث گفت سگ آن خروس / ای امیر کاذبان باطل و کوس
تا کجا گوئی دروغ بی فرع / خوردی ای نامی کاهل کاذب دروغ
گفت ای نور خوب اشتر را بستاند / لیک فرود آیش غلام آید بسیار
چون غلام او بیرد و نانها / برسگ خواسند و بیرد و آبها
این شنید و آن غلامش را فروخت / رست از خسران و خرابی فروخت
شکها سیکرد و شاد و میان کن / رستم از نسه و واقعه اندر زمن
تا زمان مرغ و سگ آمد خصم / دیده سوء القضا را دو خصم

خجل شدن خروس بخش سگ بسبب دروغ شدن آن وعده

روز دیگر آن سگ محروم گفت / کای خروس از خاکوطاق و جفت
چند چند آخر دروغ و مکر تو / خود نبرد هرگز دروغ از دو کر تو
گفت حاشا از من و از جنس من / که بگیرد هم از دروغی ممتحن
تا خروسان چون موذن است کی / هم رفیق آفتاب و وقت جمع
پاسبان آن جا بم از دروغ / که کنی بالا را نشستی کون
پاسبان آفتاب و اولیا / در شریعت واقف ذاصر اخدا
اصل مار اتق بی باک نماز / داد هدیه آدمی را در جهاز
گر نباشد کنام سهو ما رود / در راه آن تقبل ما نمیشود
گفت ناسکام حی علی الفلاح / خون ما را سکند جان و جلاح
آنکه معصوم آمد و پاک از غلط / آن خروسی وحی جان آن فقط
آن غلامش مرد بیش مشتری / شد زمان دشتر گمان کرسی
او کریزانید مالش را نوبک / خون خود را ریخت اندر آب سگ
یک زمانه دو مرغ زنها شنیدی / جسم و مال است جانها را ندی
پیش شاهان رسیاست کشی / مبدیش تو مال سرای حی
اعجمی چون کشته اندر قضا / منکر زانی زداد و مال را

خبر کردن خروس سگ را از مرگ خواجه و اضطراب خواجه

لیک خواهد مرد فرداد الیقین / کاو خواهد گشت وارث در حنین
صاحب جانی بخواهد مرد و در / رو نوزد آنک سیت لوت / با بها زنان و لالک طعام
در دسان کوی بدیه خاص عام
کاو قربانی و نانها سگ / بر سگان و سایلان بیزد سگ
مرگ هست و رشته و مرگ غلام / بد قضا کردن این مرغ و خام
وز زبان مال او روان گریخت / مال افزون کرد و خون خویش ریخت
این ریاضتها در دشتان حرام / کان بلا بر تن جفای جانها

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)